بسم الله الرحمن الرحیم شماره 1252

الحمد لله رب العالمین و صلّی الله علی سیّدنا و نبیّنا و حبیب الهنا ابی القاسم محمّد آله الطّاهرین و لعنهً الله علی اعدائهم اجمعین

**سقوط انسان ، نتیجه‌ی بیگانگی با رسول و قرآن**

مسئله شرعی در خصوص وصیت به ثلث مال :

اگر کسی وصیّت کرد و کسی را وصیّ خود قرار داد که ثلث مال او را صرف کند ، برای نماز و روزه و حجّ و مظالم و کفّارات و اینجور چیزها و حالا این اموال هم در اختیار وُرّاث است و نقد هم نیست اموالی نظیر خانه،مغازه ، باغ و اینجور چیزهاست ، آیا وصیّ وظیفه دارد وُرّاث را مجبور کند که ثلث اموال را خارج کنند و در اختیار او بگذارند که به مصرف برساند از آنجایی که تأخیر در عمل به وصیت جایز نیست ، مگر اینکه خود موصی (یعنی همان که وصیّت کرده) اجازه ی تأخیر داده باشد ، اگر اجازه ی تأخیر نداده وصیّ حق تأخیر ندارد ، و ورّاث هم حق ندارند استنکاف کنند ، باید به هر حال به وصیّت عمل بشود، وظیفه ی وصیّ این است که ورّاث را اجبار کند که حتماً خانه ، مغازه و غیره را بفروشند و ثلث آن را در اختیار او بگذارند و آنها هم حقّ استنکاف ندارند ، منتهی کسی که وصیّت می کند ، باید قدری متوجّه باشد که ممکن است ورّاث به زحمت و مشقّت بیفتند ، مخصوصاً در حال حاضر که تهیه ی مسکن کار مشکلی است و فروختن آن به این آسانی ممکن نیست، خود آقا اگر زنده بود اگر به او می گفتند : این خانه را بفروش و یک دهم ، یا یک پنجم آن را به فلان جا بده به این سادگی مگرحاضر بود ؟ حالا که در حال مردن است وصیّت می کند که این کار را بکنید ، به قول معروف یک سوزن به خود بزن یک جوال دوز به دیگران ، به هر حال آقا وصیّت می کند ، چون خیلی ها در زمان حیات خود دل خرج کردن ندارند ، ولی بعد از مرگ خود دست و دلباز می شوند و هیچ فکر این را نمی کنند که ورّاث به زحمت می افتند . به هر حال آقا وصیت کرده و بر وصی هم لازم است به وصیت عمل کند و تأخیرآن هم جایز نیست ، و وراث هم نباید استنکاف کنند ، چرا که ثلث مال متعلّق به مرده است مال اینها نبوده و تصرف در آن جایز نیست ، وخواندن نماز در آن خانه جایز نیست چرا که حق میت باید اخراج بشود ، از طرفی فروختن خانه هم کار مشکلی است ورّاث متحیّر و سرگردانند ، لذا سفارش می شود کسی که وصیّت می کند بهتر است ثلث مال خود را در ملکی قرار بدهد که موجب اذیّت و آزار وُرّاث نشود ، معیّن کند که زمین یا باغ یا مغازه ای که در فلان جا دارم ثلث مال من باشد. یا حدّاقل اجازه ی تأخیر بدهد و بگوید : نمی خواهم فوراً انجام بشود ، بتدریج کار پیش رود . فرضاً کسی که از دنیا رفته دو پسر دارد فرض بفرمایید وصیّت کرده ثلث این خانه برای من باشد، قهرا بعد از مرگ این خانه به سه قسمت می شود ، دو دانگ متعلق به میّت و چهار دانگ به دو نفر فرزند تعلّق می گیرد، ممکن است این دو نفر قبول کنند ثلث آن میّت را به تدریج بپردازند ، مثلاً این خانه ای که 15 میلیون می ارزد ، 5 میلیون آن مال میّت است، ما دونفر وارث او قبول می کنیم هر کدام دو میلیون و نیم بدهد تا 5 میلیون تمام بشود، منتهی تدریجاً : اینجا وُراث ثلث مال میّت را تدریجاً به وصیّ می دهند و او هم به مصرف می رساند . خوب است کسانی که وصیّت می کنند با توجّه وصیّت کنند ؛ آینده را هم در نظر بگیرد یا در یک وجه نقد وصّت کند ، ملکی را در نظر بگیرید که وُرّاث را خیلی به مضیقه نیندازد. و یا اجازه بدهد ، با تأخیر انجام شود ، و اگر موصی اجازه ی تأخیر نداده باشد وصیّ موظف است به وصّت عمل کند و اگر وصیّ زورش به وُرّاث نرسید دیگر تکلیف معلوم است ، بله وصیّ وظیفه دارد از وُرّاث بخواهد که ثلث مال را دراختیارش بگذارند ولی اگر آنها نخواستند و استنکاف کردند خود آنها معصیت کرده اند وصیّ دیگر مسئول نیست برای اینکه او به وظیفه ی خود عمل کرده ولی نتوانست از آنها بگیرد

اعوذبالله من الشیطان الرجیم : [لَقَدْ أَنْزَلْنا إِلَيْكُمْ كِتاباً فيهِ ذِكْرُكُمْ أَ فَلا تَعْقِلُون] (انبیاء10) ‏: ما بر شما ، کتابی نازل کردیم که تذکر (و بیداری ) شما در آن است ، آیا نمی اندیشید ؟ !

بی تردید کتابی به سوی شما نازل کردیم که مایه ی [شرف، بزرگواری، رشد و سعادت] شما در آن است ؛ آیا نمی اندیشید ؟

**مفهوم ذکر از نگاه قرآن**

ذیل این آیه ی شریفه ، قرآن به عنوان ذکر تعبیر شده است، در کلام خدا، گاهی قرآن به «ذکر» تعبیر شده و گاهی پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم تعبیر به ذکر شده است، معنای لغوی کلمه ی ذکر یعنی توجّه دادن ، یاد آوری کردن ، آگاهی داشتن و آگاهی دادن ، و «اهل الذّکر» هم یعنی کسانی که اهل اطّلاعند ، از مطلبی اطّلاع دارند و می توانند آن را در اختیار دیگران بگذارند0گفتیم از قرآن تعبیر به «ذکر» شده است . إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُون‏ (حجر 9) : ما قرآن را نازل کردیم و ما به طور قطع آن را حفظ می کنیم 0

در این آیه ی شریفه از قرآن به ذکر یاد شده است ، در دو آیه آخر سوره قلم می فرماید : [وَ إِنْ يَكادُ الَّذينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُون\* وَ ما هُوَ إِلاَّ ذِكْرٌ لِلْعالَمين‏] (قلم 51و52) : [ نزدیک است کافران هنگامی که آیات قرآن را می شنوند با چشم زخم خود ، تو را نابود سازند و می گویند « او به یقین دیوانه است » در حالی که این قرآن جز تذکر و (مایه ی بیداری ) برای جهانیان نیست ]

‏رسول خدا ، مجنون است (العیاذ بالله) ، نه او ذکر برای جهانیان است ، یا در سوره ی طلاق می فرماید : [فَاتَّقُوا اللَّهَ يا أُولِي الْأَلْبابِ الَّذينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرا\*رَسُولاً يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آياتِ اللَّهِ مُبَيِّناتٍ](طلاق 10و11) [پس ای خردمندانی که ایمان آورده اید از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید ! به یقین خداوند چیزی که مایه ی تذکر است بر شما نازل کرده ، پیامبری (به سوی شما ) فرستاده که آیات روشن خدا را بر شما تلاوت می کند ]

در این آیه هم از رسول خدا به ذکر یاد شده است، پس هم از خود قرآن و هم خود رسول اکرم صلی الله

علیه و آله و سلم تعبیر به ذکر داریم و هر دو هم با معنای لغوی آن مناسب است ، یعنی آگاهی دادن0 اگر قرآن ذکر است ، بخاطر این است که تمام حقایق هستی و آنچه که در امر ارشاد انسان لازم است همه را در بر دارد و اگر رسول هم ذکر است بخاطر این است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به همه ی عالم آگاهی دارد ، قلب او لوح محفوظ عالم خلقت است ، آری او همه چیز را به یاد انسان ها می آورد ، اگر انسان ها به حال خود رها شوند ، همه چیز را فراموش می کنند ، حتیّ شرف انسانی خود را فراموش می کنند ، معنای انسانیّت را از یاد می برند ، و یک زندگی حیوانی در پیش می گیرند، یعنی تمام زندگی انسان به خوردن ،خوابیدن ، جفت و خفت حیوانی داشتن و شهوت و غضب را اعمال کردن منحصر می شود. اگر رسول از زندگی انسانها منها بشود و آن یادآوری های او نباشد و دست انسان را نگیرد که از لجنزار حیوانی بیرون بیاورد ، به یک حیوان کامل تبدیل می شود.

سقوط انسان منهاي ذكر الهي

[وَ الَّذينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَ يَأْكُلُونَ كَما تَأْكُلُ الْأَنْعامُ] (محمد 12) : [و کافران از متاع زود گذر دنیا بهره می گیرند و همچون چهارپایان می خورند ]

نحوه ی زندگي انسان های منهای ذکر الهی و رسالت و وحی ، نحوه ی زندگی چهار پایان است ، بطوري كه همه چيز را فراموش مي كنند0[وَ لا تَكُونُوا كَالَّذينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولئِكَ هُمُ الْفاسِقُون‏ (حشر19) [ همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آنها را به «خود فراموشی»گرفتار کرد ، آنها گناهکارانند 0

چون خدا را فراموش می کنند خود را هم فراموش می کنند ، کمال انسان به قرب ذات حضرت حق است وقتی حقّ فراموش شد ، شرف انسانی هم فراموش مي شود ، با فراموشي مبدأ و معاد برنامه ی زندگي هم فراموش مي شود. و لذا قرآن و رسول ، مبدأ و معاد را به ياد انسان مي آورند و واقعاً براي جهانيان ذكرند و همه چیز در وجود اقدس او به نحواحصاء ذکر شده است ، [وَ كُلَّ شَيْ‏ءٍ أَحْصَيْناهُ في‏ إِمامٍ مُبين ] (یس 12) [همه چیز را در کتاب روشنگری احصاء کرده ایم 0

‏و لذا امام صادق علیه السّلام فرمود : همه ی حقایق هستی در قرآن است و قرآن چنان در اختیار من است مانند این که کف دست خود را می بینم همانطور که شما کف دست خود را می بینید و از نگاه به کف دست هیچگونه غفلت ندارید حقایق در نظر من به همین کیفیت است و این است مقام امامت و ولایت و ذکر . فلذا حق تعالي فرمود [فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُون‏](انبیاء7 ) [ اگر نمی دانید از آگاهان بپرسید ] 0

شما که نمی دانید باید به اهل ذکر مراجعه کنید ، كساني که اهل آگاهی اند ، از این عبارت [ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُون‏] در آيه ی شريفه اينطور فهمیده می شود که ما در عين اينكه داراي قرآن هستيم و قرآن در دست ماست اینطور نیست که ما همه چیز را بدانیم ما جاهليم ، و بايد به اهل ذكر مراجعه كنيم. اگر "ذکر" قرآن است معلوم می شود قرآن ، اهلی دارد، همه کس اهل قرآن نیست اگر شما همه اهل قرآن بودید که (لاتعلمون) نداشت ...

**چه كساني اهل قرآن هستند ؟**

« لاتعلمون» یعنی نمی دانید، شما از حقایق قرآن آگاهی ندارید ، حالا که ندارید باید به اهلش مراجعه کنید، آن دوّمی که گفت : « حسْبُنَا كِتَابُ اللَّه » (بحارج 22ص473) ضد قرآن حرف زد ، برای اینکه قرآن می گوید : من برای شما کافی نیستم ، ممکن است من دست شما باشم و شما ندانید و بسیار جاهل باشید باید به اهل من مراجعه کنید ، « حسْبُنَا كِتَابُ اللَّه » ضدّ حدیث متواتر ثقلین است ، [إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا مَا إِنْ‏ تَمَسَّكْتُمْ‏ بِهِمَا كِتَابَ اللَّهِ وَ كِتَابَ‏ اللَّهِ‏ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ قَدْ عَهِدَ إِلَيَّ أَنَّهُمَا لَنْ‏ يَفْتَرِقَا حَتَّى‏ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْض‏] (بحارج47ص396) : من(پیغمبر) در میان شما دو امانت گرانبها می گذارم که تا وقتی چنگ به دامن آن دو داشته باشید ، بعد ازمن گمراه نخواهید شد : کتاب خد و خانواده ام ، آن دو، از یکدیگر جدا نمی شوند تا وقتی د رحوض کوثر پیش من آیند 0

حدیث ثقلین را همه ی فِرَق اسلامی نقل کرده اند که پیامبر عظیم الشأن اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : من می روم و دو چیز گرانبها میان شما می گذارم که هر دو با هم باید مرجع شما باشند ، کتاب الله و عترتی 0 این حدیث نشان می دهد که کتاب الله منهای عترت رسول خدا مرجع هادی شما نیست و اگر قرآن از عترت جدا بشود نه تنها هادی شما نیست بلکه مُضلّ شما می شود !

[وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنينَ وَ لا يَزيدُ الظَّالِمينَ إِلاَّ خَسارا](اسراء82) : و از قرآن آنچه شفا و رحمت برای مؤمنان است ، نازل می کنیم ، ولی ستمکاران را جز خسران ( و زیان ) نمی افزاید 0

همین قرآن برای انسان های ظالمی که در مسئله ی ولایت مرتکب بزرگترین ظلم شده اند، اینها خسارت و تباهی به بار می آورد ، قرآن آنها را به سمت جهنّم سوق می دهد ، برای اینکه قرآن را از عترت جدا کردند در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : نباید جدا بشوند، خود قرآن می فرماید : من اهل دارم ، به اهل من مراجعه کنید که اگر مراجعه نکنید جاهل باقی می مانید0

**لزوم توأم بودن قرآن و عترت برای امر هدایت** راستی اگر قرآن به تنهایی دست ما باشد ما نمی توانیم نماز بخوانیم چرا که قرآن گفته : "أَقيمُوا الصَّلاةَ"، خوب چطور نماز بخوانیم ؟ در خودِ قرآن درباره ی چگونگی نماز در اوقات مختلف و تعداد رکعات و چگونگی قرائت آن چیزی نگفته است حتی روزه هم نمی توانیم بگیریم چون فقط فرموده : " كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيامُ " درباره ی احکام روزه و مُبطلات آن و سایر مسائل مربوط به روزه چیزی در قرآن نیامده است« لاتعلمون» همین است ، شما که نمی دانی ، حالا که به آیه ی نماز رسیدی ، باید به اهلش مراجعه کنی و همینطور نحوه ی روزه داری قرآن گفته " لِلّه وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْت‏" حجّ خانه ی خدا را بجا آورید ، اینکه چگونه به جا آوریم مناسک حج را ؟ رمی جمرات را ؟ و این که سعی صفا و مروه چیست ؟ طواف چگونه انجام می شود ؟ مُحرّمات در حال احرام چیست ؟ هیچکدام در قرآن نیست ، پس شما چگونه می خواهید حجّ را برگزار کنید ؟ و چگونه می توانید مسلمان باشید ؟ حقیقت اینکه قرآن بدون ولایت راه گشا نیست و با قرآن تنها کسی نمی تواند نه مسلمان باشد نه نماز بخواند نه مکه برود و نه روزه بگیرد ، هیچ کاری نمی تواند انجام بدهد « لاتعلمون» یعنی همین 0 آنجایی که نمی دانید باید به اهلش مراجعه کنید ، پس ما که شیعه هستیم طبق گفتار قرآن عمل می کنیم و معتقدیم قرآن فرموده : اگر ندانستید به اهل آن مراجعه کنید و طبق گفتار رسول عمل می کنیم برای اینکه او فرموده : من دو چیز را مرجع شما قرار دادم ، یکی نیست ، تنها قرآن مرجع شما نیست[كِتَابَ‏ اللَّهِ‏ وَ عِتْرَتِي]‏ ، (مَا إِنْ‏ تَمَسَّكْتُمْ‏ بِهِمَا لَنْ‏ تَضِلُّوا)، اگر هر دو را باهم بگیرید گمراه نمی شوید ولی اگر یکی را بگیرید گمراه می شوید و منطق قرآن یک منطق عقلانی و نبوی است اما دیگران چه می گویند ؟ می گویند : « حسْبُنَا كِتَابُ اللَّه » که اساس انحراف ، برای آنها شد ، گفتند : ما، نیازی به علیّ و آل علیّ علیه السلام نداریم دَرِ خانه ی ولایت را با همین جمله بستند و الآن صدها میلیون جمعیّت به انحراف کشیده شدند ، چنان انحرافی که هیچ نمی فهمند که منحرف شدند 0 کسی جرأت ندارد به آنها بگوید بزرگ شما چنین انحرافی به وجود آورده ، مگر می توان چنین حرفی زد ؟ چنان قداستی برای آنها قائلند که کسی جرأت نمی کند بگوید آنها این عیب و نقص را دارند. به هرحال [فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْر]، خود قرآن می گوید : من اگر ذکرم اهل هم دارم، اگر رسول ذکر است او اهل هم دارد ؛ و وقتی به بیانات مُبیّن قرآن مراجعه می کنیم می بینیم که فرمودند : [الذِّكْرُ الْقُرْآنُ‏ وَ آلُ رَسُولِ اللَّهِ ص أَهْلُ الذِّكْرِ وَ هُمُ الْمَسْئُولُونَ.] (بحارج23ص181) : منظور از ذکر (در آیه 7 سوره انبیاء ) قرآن است و خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله ، اهل ذکر هستند و ایشان مورد سوآل واقع می شوند 0

مراد از ذکر،قرآن و رسول و آل او علیهم السلام هستند ، آری مراد از "ذکر" قرآن است و آل رسول [أَهْلُ الذِّكْرِ] و [هُمُ الْمَسْئُولُونَ.] ، آنها هستند که باید طبق آیه ی شریفه ی [فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْر]، مورد سئوال قرار بگیرند یعنی به آنها مراجعه کنید که مرجع شما هستند ، برای فهم قرآن و چگونگی اقامه ی نماز و روزه داری و انجام اعمال حج ما نا آگاهیم تا برسد به سایر معارف . اگر چه همه چیز در قرآن است ولی قرآن بدون بیان ، مبهم و نارسا است پس برای فهم و عمل به قرآن باید سراغ اهل آن رفت. و لذا فرمودند :[الذِّكْرُ الْقُرْآنُ‏ وَ آلُ رَسُولِ اللَّهِ ص أَهْلُ الذِّكْرِ وَ هُمُ الْمَسْئُولُونَ.](بحار ج23ص181) ، امام رضا علیه السلام فرمود : [نَحْنُ‏ أَهْلُ‏ الذِّكْرِ وَ نَحْنُ‏ الْمَسْئُولُونَ.] (بحارج23ص180) ما هستیم اهل ذکر و مسئول هم ، ما هستیم ، هم اهل الذکر والعقل و البیان 0

لذا آیه ی شریفه ی [فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُون‏](انبیاء7 ) از جمله ادلّه ی آقایان فقها در مسئله ی اجتهاد و تقلید است ، این آیه فرموده : شما که نمی دانید باید به اهلش مراجعه کنید 0 هر کسی در هر فنّی که چیزی نمی داند باید به اهل اطّلاع مراجعه کند. این یک امر عقلی و عقلایی است. همه ی عقلا در زندگی اجتماعی این نکته را رعایت می کنند ، هرکه هرچه را نمی داند به اهلش مراجعه می کند ولذا مسئله ی تقلید هم از این قاعده پیروی می کند ، شما که مسائل دینی خود را نمی دانید باید به رسول و امام علیه السلام مراجعه کنید .

**شهامت عجیب خلیفه در اظهار نظر**

در زمان غیبت امام علیه السّلام شما وظیفه دارید در فهم مسائل دینی به فقها مراجعه کنید ، که آنها در حدّ خود اهل ذکرند ،در زمان غیبت امام معصوم علیه السّلام فقها نسبت به احکام الهی اهل اطّلاعند البتّه بر اساس کتاب و سنّت نه رأی خودشان 0 دوّمی می گفت من این کار را می کنم ، در حالی که حتّی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم هم نگفت ، و حال آنکه پیغمبر هم قول خدا را ابلاغ می کرد ، و از جانب خود حرفی نمی زد. امام صادق علیه السلام هم نمی گفت من چنین می گویم ، در حالی که می گفتند :[حَدِيثِي‏ حَدِيثُ‏ أَبِي‏ وَ حَدِيثُ أَبِي حَدِيثُ جَدِّي وَ حَدِيثُ جَدِّي حَدِيثُ الْحُسَيْنِ وَ حَدِيثُ الْحُسَيْنِ حَدِيثُ الْحَسَنِ وَ حَدِيثُ الْحَسَنِ حَدِيثُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ حَدِيثُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ حَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.] کافی ج1ص53) ولی از خود چیزی نمی گفتند 0 ولی دوّمی با جسارت گفت ؛ من ؛ آن دو را حرام اعلام می کنم :[مُتْعَتَانِ كَانَتَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ضَلَالًا، وَ أَنَا مُحَرِّمُهُمَا، وَ أَنَا أَنْهَى عَنْهُمَا، وَ أُعَاقِبُ‏ عَلَيْهِمَا] (تقریب العارف ص345) : دو متعه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله وجود داشت که من (عمربن خطاب) آن دو را منع می کنم و هرکس آن دو را انجام دهد ، او را عقوبت می کنم 0

دو متعه در زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حکم خدا بود ولی من حکم خدا را تحریم می کنم هیچ کس جرأت نکرد بگوید من ، ولی او گفت ، با کمال شهامت !!! خیلی برای او شهامت قائلند !!! با کمال شهامت گفت : من تحریم می کنم 0 گفت : من می گویم باید بعد از سوره ی حمد ، آمین بگویید ، وقتی امام جماعت گفت [وَ لاَ الضَّالِّين‏] شما آمین بگویید ، برای اینکه ، چون دعاست و بعد از دعا هم باید آمین گفت 0 من می گویم : [حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَل‏] را از اذان اِسقاط کنید، به جهت اینکه اگر[حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَل‏] در اذان باشد مردم به جهاد نمی روند و به نماز گرایش دارند0

و لذا قرآن کریم [أَهْلُ الذِّكْرِ] را معرّفی می کند که هر که در امر دین آگاهی ندارد به اهل ذکرمراجعه کند 0 در زمان غیبت امام معصوم علیه الصّلوة والسّلام فقها هم نسبت به احکام دینی اهل ذکرند ، آنها احکام دینی مردم را از سنّت و کتاب استخراج می کنند و فهم خود را از آیات قرآن و روایات معصومین و سنت رسول و ائمه ی هدی علیهم السّلام بیان می نمایند0

**مراقب کید دشمن باشیم**

رجوع جاهل به عالم یک مسئله ی عقلی و عقلایی و اجتماعی است و آن شخص عالم باید متخصّص در فنّ و همچنین امین باشد با این دو شرط شما موظّفید به اهل فن مراجعه کنید . اینجا لازم است به مطلبی اشاره کنم اگر چه این مسئله قبل از انقلاب خیلی داغ بود و آن اینکه گاهی قلم های مسمومی سم پاشی می کنند روی مسئله ی تقلید و خمس و قصد دارند مسئله ی خمس را تضعیف کنند و می گویند : ما چرا سهم امام علیه السلام را به فقها بدهیم ، ما خودمان در جاهایی که صلاح می دانیم خرج می کنیم حتی این فکر در بین آدم های خوب و متدیّن هم دیده می شود که ما مصارف حق را خودمان تشخیص می دهیم 0

یکی هم تقلید ، مرتّب سم پاشی می کنند که چرا از فقها تقلید کنیم ؟ بعضی را می بینیم قدری درس خوانده اند غروری پیدا کرده اند و می گویند : ما خودمان به قرآن و روایات در اصول کافی مراجعه می کنیم و حکم شرعی را استخراج می کنیم نیازی به فقها نداریم ، اگر چه این دو مطلب در حال حاضر به داغی قبل از انقلاب نیست ولی باز هم گوشه و کنار شنیده می شود 0 این مطلب ، سرّی دارد و آن این که می خواهند مذهب تشیّع را تضعیف کنند ، تضعیف تشیّع هم با از بین بردن روحانیّت و فقهاست که رابط بین مردم با اهل بیت اطهار علیهم السلام هستند و در این شکی نیست ، اصولاً مردم برای تأمین معاش خود به دنبال کار خود هستند ولی مجال این را ندارند که به دنبال استنباط احکام فقهی از قرآن و روایات باشند ، بنابر این باید گروهی باشند که کار آنها استنباط احکام باشند و دیگر این که رابط مردم با اهل بیت علیهم السّلام باشند، اگر اینها تضعیف بشوند رابطه ی مردم با اهل بیت قطع می شود ، و افراد مغرض که قصد تضعیف دارند می دانند فقها و روحانیّت روی دو ستون استوارند یکی مسئله ی اقتصاد که باید پول داشته باشند تا بتوانند کار را پیش ببرند یکی هم نیروی مردمی ، باید مردم هم به دنبال آنها باشند مردم به آنها محبّت و احترام داشته باشند ، این دولازم است 0 برای اینکه این را از بین ببرند روی خمس تکیه می کنند می گویند : چه لزومی دارد که ما سهم امام را به فقها بدهیم ؟ ندهیم تا بنیه ی اقتصادی آنهاضعیف بشود . بنیه ی اقتصادی که ضعیف شد آنها نمی توانند کاری از پیش ببرند ، و دیگر اینکه تقلید هم نکنید چون تقلید نیاز معنوی به آنهاست وقتی تقلید نشد مردم دیگر دنبال فقها نمی روند و کاری به آنها ندارند و لزومی ندارد ما عالمی را تعظیم کنیم و از او فتوا بگیریم . وقتی آنها از دو جهت اقتصادی و نیروی مردمی ضعیف شدند قهراً رابطه ی مردم با اهل بیت علیهم السلام هم قطع می شود و این اصل مطلب است و لذا لازم است به این موضوع خیلی توج،ه داشته باشیم 0

**عقلانی بودن اصل رجوع جاهل به عالم**

به هرحال [فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُون‏](انبیاء7 ) این آیه یک قاعده ی عقلانی قرآنی ست که شما وظیفه دارید هرچه را که نمی دانید مخصوصاً راجع به دین خود باید به اهلش مراجعه کنید و شکّی نیست که أَهْلَ الذِّكْرِ در زمان خود پیغمبر خود رسول است و در زمان ائمّه علیهم السّلام خود امامان علیهم السّلام هستند ، در زمان غیبت امام معصوم علیه السلام هم فقهای مذهب در حدّ خود هستند بر حَسَب استنباطی که از قرآن و سنّت دارند احکام الهی را استخراج می کنند و به مردم ارائه می دهند [فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُون‏](انبیاء7 ) این آیه دنباله ای دارد که ان شاالله بعداً به آن پرداخته می شود.

**عُمر سَعد ، مصداق بارز سخن حکیمانه ی امام سیّد الشّهدا علیه السلام**

از امام حسین علیه الصلوة والسلام جمله ای نقل شده که فرمود : «مَنْ‏ حَاوَلَ‏ أَمْراً بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ، كَانَ أَفْوَتَ لِمَا يَرْجُو، وَ أَسْرَعَ لِمَجِي‏ءِ مَا يَحْذَرُ»(کافی ج2ص373)هر کس با گناه کردن چیزی را به دست آورد ، به آنچه امید بسته به سرعت از دست برود و از آن چه گریزان است ، در چنگ او گرفتار آید 0

هر کسی که هدفی دارد و بخواهد به آن هدف از راه گناه برسد هم به آن هدف نمی رسد و هم به آن چیزی که ازآن واهمه و ترس داشته گرفتار می شود ، مصداق این حدیث شریف ، همان پسر سعد وقاص در کربلاست ، این آدم هدفی داشت می خواست به حکومت ری برسد ، از راه گناه وارد شد آن هم چه گناه بزرگی ، قتل امام سیّدالشّهداء علیه السّلام ؛ از این راه وارد شد ، به حکومت ری نرسید ! و به عذاب خدا هم گرفتار شد ! این آدم بعد از جریان کربلا نزد ابن زیاد آمد ، مشاجراتی بین آنها پیش آمد نهایتاً حکومت ری را به او ندادند او ، هم پیش مردم و هم پیش خدا مبغوض شد ، وقتی دید به مراد خود نرسید به مسجد آمد و بین مردم اظهار تقدّس می کرد مردم هم به سزای عملکرد شومش در کربلا دور او جمع شدند و آنقدر آب دهان به روی او انداختند که ناچار شد از مردم دور شود.رفت به خانه اش و خانه نشین شد.و آنقدر ماند تا مختار خروج کرد و او را گرفت و او را به اشدّ مجازات رسانید 0او مصداق فرموده ی امام حسین علیه السّلام شد ، «مَنْ‏ حَاوَلَ‏ أَمْراً بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ، كَانَ أَفْوَتَ لِمَا يَرْجُو، وَ أَسْرَعَ لِمَجِي‏ءِ مَا يَحْذَرُ»(کافی ج2ص373) هر که بخواهد از راه گناه به هدفی برسد به آن هدف نخواهد رسید و به آنچه که از آن می ترسید گرفتار خواهد شد0

امام سیّد الشّهدا علیه السّلام روز عاشورا هم می فرمود : مرا می کُشید ولی عاقبت ، روزگار به شما مهلتی نمی دهد و خون یکدیگر را خواهید ریخت ، ولذا کارشان چنان به بن بست رسید که هر سه (یزید،پسر زیاد و پسر سعد) ، پشیمان شدند ، یزید می گفت : خدا پسر مرجانه را لعنت کند من نگفته بودم به این کیفیّت عمل کند او چنین کرد ، من نگفته بودم سر حسین را بِبُرد و بیاورد ، خدا پسر مرجانه را لعنت کند که او چنین کرد 0 ابن مرجانه هم می گفت : خدا یزید را لعنت کند او چنین دستور داد وگرنه من کی چنین می کردم ؟ ، پسر سعد هم می گفت : المأمور معذور، من مأموربودم و معذور، هر سه به بدبختی افتادند ، آن بدبخت مردمی که سر امام حسین علیه السّلام را می بردند شبانگاه به دیر راهب رسیدند تصمیم گرفتند که شب همانجا بمانند صبح که آمدند رأس مطهّر را بِبَرند دیدند بر دیوار دیر راهب این شعر نوشته شده ، [أَ تَرْجُو أُمَّةٌ قَتَلَتْ حُسَيْناً- شَفَاعَةَ جَدِّهِ‏ يَوْمَ‏ الْحِسَاب‏](کامل الزیارات ص77 ) : آیا گروهی که امام حسین علیه السّلام را کشتند ، امید شفاعت جدّش را دارند ؟ 0

مردمی که حسین می کشند ، اینها انتظار دارند شفاعت جدّش نصیبشان بشود ؟ تعجب کردند ، برای اوّلین بار بود که این شعر را می خواندند که بر دیوار دیر راهب نوشته شده بود ، پرسیدند این شعر از کجاست ؟ راهب گفت پانصد سال قبل این شعر به دست حوارییّن حضرت عیسی علیه السّلام نوشته شده است ، ولی مع ذلک ، دلها چنان قساوت پیدا کرده بود که این شعر ها و این مواعظ هم تکانی در دلها ایجاد نکرد ، همان رأس مطهّر را بالای نیزه زدند و در بیابان ها و شهرها چرخاندند...

لاحول ولا قوة الا بالله

پروردگارا به حرمت سیّد الشّهدا (ع) ما را از آفات زمان حفظ کن

جوانان ما را با معارف دین مبین آشنا بگردان

شر دشمنان دین و منافقین را به خودشان برگردان

فرج مولای ما امام مهدی عجّل الله تعالی فرجه الشّریف را نزدیک بگردان

عاقبت امر ما را ختم به خیر بگردان آمین یا ربّ العالمین